



## گزارش بر ابو مسلم نامه

رتال جامع علوم انسانی

سبک شناختی و رسم الخطی کهن را برای ما حفظ نماید، و پیداست که تعبیرات نوپدید وارد این کتاب که در اصل، قدیمی و بسیار ارزشمند است، گردیده و ما نمونه‌هایی خواهیم آورد. بعضی قسمتهای کتاب را که ناقص بوده مصحح از ترجمه ترکی مجدداً به فارسی بازگردانده‌اند، و نیز هر جانسخه اساس (احتمالاً قرن یازدهمی) کسری داشته با تلفیق از سایر نسخه‌ها در متن و یا در پاورقی داستان تکمیل کرده‌اند، به طوری که مجموعاً داستان از اول تا آخر مرتبط است. از پیشگفتار مفصل کتاب (جلد اول، صص ۲۱۱-۱۹) علاوه بر معلومات تفصیلی و روشن دربارهٔ ریشهٔ کتاب و سیر تحول آن و اینکه چقدر تاریخی و چقدر افسانه‌ای است، خواننده به طور ضمنی درمی‌یابد که تغییرات و تکامل عقیدتی چگونه بوده است و مردم ایران طی چند قرن راجع به ابو مسلم و نسبت او با تشیع در معنی و سیعش چه دیدگاهی داشته‌اند. البته

اگر طبق تقسیم عبدالنبی فخرالزمانی در طراز الاخبار\* داستانهای عامیانه را به چهارگونه رزمی، بزمی، عاشقانه و عیاری تقسیم کنیم ابو مسلم نامه (طبق چاپ تلفیقی از تحریرهای اخیر) جامع هر چهارگونه است و حتی از جنبهٔ عیاری دست کمی از اسکندرنامه و رموز حمزه ندارد، گرچه به پای سمک عیار که سراسر ماجراهای عیاری (به انگیزهٔ عیاری؛ نه هدف دیگر است) نمی‌رسد. اما اینکه گفتیم: «ابو مسلم نامه چاپ تلفیقی از تحریرهای اخیر» تفصیل مطلب را باید از مقدمهٔ بسیار پر مطلب و سودمند مصحح کتاب دکتر حسین اسماعیلی و توصیفی که از نسخه‌های مورد استفاده‌اش به دست داده است، دریافت. کهن‌ترین این نسخه‌ها چه فارسی و چه ترکی از قرن یازدهم عقب‌تر نیست و بعضی در اوایل قرن چهاردهم هجری قمری نوشته شده است و بدیهی است از کاتبی که «نمی‌دانست» را «نمیدان است» می‌نویسد نمی‌توان انتظار داشت که بخواهد یا بتواند خصوصیات



● ابومسلم نامه

● ابوطاهر طرطوسی

● دکتر رضا دکاویسی، فرزند دکتر...

● انتشارات معین، قطره، انجمن ایرانشناسی فرانسه و ایران

که حسین کرد، شرابخواره و غلامباره است، اما یا جنس مخالف میانه‌ای ندارد، در حالی که ابومسلم آدمی است نرمال و سالم. زنان در این داستان نقش فعال و غالباً مثبت دارند و بیشترشان یا در خواب یا در بیداری به مذهب حق پی می‌برند و علی‌رغم خانواده به تشیع می‌گریند و قهرمان داستان را که ابومسلم یا یکی از یاران اوست در هدفش یاری می‌نمایند و ازدواج نیز فارغ از طول و تفصیلاتی که در داستانهای دیگر هست غالباً زود صورت می‌گیرد، چنانکه چهار عروسی یکجا واقع می‌شود.

داستان در توصیف و صحنه‌پردازی به کمال است و نثر آن کاملاً ادای مقصود می‌نماید. چهره‌پردازی و شخصیت‌سازی آدمهای داستان هم قابل قبول است. البته اغراقهای خاص حماسه‌های عامیانه در زور بازو و خصوصیات قهرمان به جای خود باقی است.



این تحریر که عمدتاً صفوی‌مآب است و یا در دربار پادشاهان شیعی هند به نگارش درآمد، مضمون و محور عمده‌اش تضاد میان خوارج (در معنی نواصب و طرفداران بنی‌امیه) با مجتهدان پیغمبر است و نوعی دید التقاطی و ترکیبی از انواع جریانهای شیعی (غلات، زیدیه، دوازده امامی و حتی سنی متشیع) در جای جای کتاب به چشم می‌خورد. ابومسلم در این کتاب چهره‌ای همچون مختار - اگر نه حسین کرد - دارد، البته با این تفاوت

از جمله مواردی که نشان می‌دهد نویسندگان و قصه‌پردازان این مجموعه به واقع‌گرایی توجه داشته‌اند، این است که مروانیان - چون در موضع قدرت هستند - گاهی به مخالف امان جانی می‌دهند (۴۰۷/۴) اما ابومسلمیان بی‌رحمانه می‌کشند و پیش می‌تازند (۱۴۹/۳، ۴۴۲/۴).

نویسنده یا نقال برای آنکه تناقض ذهنی خود را بپوشاند و یا شنونده و خواننده را نرماند، میان ابوجعفر دوانقی (قاتل ابومسلم) و منصور خلیفه دوگانگی قائل می‌شود، درحالی که منصور خلیفه دوم عباسی همان ابوجعفر دوانقی است و نیز برای ابومسلم سند سیادت و نژاد عربی (۲۰۵/۲) تدارک می‌بیند که مراد کم‌رنگ کردن و یا بی‌رنگ کردن رنگ غلیظ شعوبی نهضت است. می‌دانیم که در مجموع جنبشی که منجر به سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان است طیف وسیعی از مذاهب اسلامی و شیعی و حتی ایرانی غیراسلامی را دربرمی‌گرفته است (خداش که به دستور خود ابومسلم کشته شد از رهبران شاخهٔ مزدکی جنبش بوده است). همچنان که تاریخ می‌گوید بقایای ابومسلمیان و یا کسانی که به بهانهٔ خونخواهی ابومسلم در نقاط مختلف ایران خصوصاً خراسان بزرگ برخاستند، منادی اندیشه‌های التقاطی و مذاهب تلفیقی از اسلام و زرتشتی‌گری و مزدکی‌گری بودند. می‌دانیم که در منطقهٔ ماوراءالنهر، هم مذاهب سامی ریشه داشت (مثلاً یهودی‌گری و ترسایی) و هم بودایی‌گری و زرتشتی‌گری و مانوی‌گری. پس منجی‌هایی که بعد از ابومسلم برخاستند (و در واقع رهبران جریانهای مختلف نهضت ضد اموی بودند) به قول خواجه نظام‌الملک (در **سیاست‌نامه**) ترکیبی از مهدی و مزدک هستند و نشانه‌های سامی و آریایی را به یکسان دارند. حلول و تناسخ و ظهور موعود و حمل و تحویل امانتها و نشانه‌ها از پیشوایی به پیشوای دیگر در تمام مذاهب بومسلمی طبق آنچه در کتب ملل و نحل می‌خوانیم، دیده می‌شود.

اما به لحاظ اجتماعی، غالب یاران نخستین ابومسلم پیشه‌وران شهری‌اند و خود او را دشمنان به تعریض، «روستایی گاو‌بند» می‌خوانند. در شهرها وقتی درگیری دو طرف پیش می‌آید مردم عادی غالباً در دل، محب اهل بیت و طرفدار ابومسلم هستند و در آن طرف لشکریان (عرب و عرب‌گرا) قرار دارند؛ پس ظاهراً جنگ، هم طبقاتی است هم ملی. اما شواهد همیشه رضایت‌بخش نیست، زیرا اسامی و مشاغل در هر دو

طرف فارسی‌عامیانه و یا عربی قح است، و در توصیف ابومسلم و ابومسلمیان گرچه گاهی از قهرمانان شاهنامه یاد می‌شود، اما اصلاً انگیزه ایرانی‌گری یا معارضة دارا و ندادار از قول ابومسلم و یاران او نقل نشده است و فقط خونخواهی اهل بیت و جلوگیری از دشنام بر «ابوتراب» مطرح است. بعضی طرفداران اموی نمی‌دانند که ابوتراب همان علی بن ابیطالب (ع) است (۲۵۹/۳ و ۵۴۶/۲ و ۹۹) و چون تفهیم می‌شوند، به طرف ابومسلمیان می‌گریند. البته بعضی نیز عالماً و عاملاً بر تعصب خام خود پای می‌افشارند و کشته می‌شوند.

در این کتاب ابومسلم و ابومسلمیان سخت خونریزند و به دشمن امان نمی‌دهند و این همان چهرهٔ مختارگونه و انتقامجوی ابومسلم است درحالی که طبق همین کتاب سران و سرداران اموی به دشمنان گاهی امان و مهلت می‌دهند. که البته این شگرد نقال است برای تداوم زندگی و کارهای قهرمانان داستان. اما بدین گونه خواننده ملاحظه می‌کند طرفین زیاد با هم فرق ندارند و صرف نظر از اینکه این طرفیها گاهی خواب‌نما می‌شوند و از عالم بالا به آنها کمک می‌شود که نجات بیابند، در عمل تقریباً یکی هستند. به گمان من اصل داستان چنین نبوده، بلکه در دستکاریهای عصر صفوی داستان از محتوای اجتماعی و شعوبی خالی شده و با فشار قشریون (که متوجه بار فرهنگی این گونه قصه‌های عامیانه بوده‌اند) تصویرهایی از کشت و کشتارهای داخلی صفویان را به زمان ابومسلم فرافکنی کرده‌اند. تاریخ می‌گوید امام صادق (ع) صریحاً از پذیرفتن همکاری با ابوسلمه خلال (و ابومسلم) خودداری فرمود، اما در این داستان ابومسلم از دست امام محمد باقر حکم دارد (۱۱۲/۱). مسلماً در **ابومسلم‌نامه** کهن که از بین رفته، چنین نبوده است و این فقره را در عصر صفوی و یا در دربار پادشاهان شیعی هند افزوده‌اند. همچنین است قیافهٔ متعبد و متشرعی که از ابومسلم ترسیم شده، با آن چهرهٔ سیاسی کار که از ابومسلم تاریخی می‌شناسیم تفاوت دارد؛ او به هر حال توانسته در رأس یک جنبش پیرامنهٔ اسلامی، شعوبی، شیعی ضداموی قرار بگیرد، آن را رهبری نماید و تا حدی به نتیجه برساند و چنین آدمی بایستی بسیار پرجنبه و بلندنظر باشد:

منطق الطیر سلیمانی بیا

نغمهٔ هرگونه مرغی می‌سرا...

در هر حال ابومسلم آن قهرمان ملی، همچون رستم، قربانی

# مجلس

است و هم‌اکنون نیز چهاریار به چهار خلیفه یا همان خلفای راشدین اطلاق می‌شود. در اردوگاه ابومسلم تاریخی خلفای راشدین را قبول داشته‌اند و دعوا بر سر برانداختن امویان غاصب بوده است. همچنان که میان زیدیه نخستین نیز، حداقل شیخین (ابوبکر و عمر) را تأیید می‌کرده‌اند، هر چند حضرت علی(ع) را افضل می‌دانسته‌اند.

مصصح کتاب معتقد است، در عصر صفوی از این جهت **ابومسلم نامه** را نفی می‌کردند که داستان شمشیرزنیها و قهرمانیهای شاه اسماعیل اول را جایگزین آن کنند (۶۶/۱). در تحریر صفوی **ابومسلم نامه**، از ابومسلم چنین چهره‌ای ترسیم شده است.

تصحیح کتاب باعلاقه و دقت در حد توان و دانش مصصح صورت گرفته و انصافاً زحمت زیادی در تهیه آن به کار رفته و انتظار می‌رفت که اگر هم کتاب سال شناخته نشد باری از کارهای ممتاز و ستودنی شناخته شده، اما مغفول واقع شد. البته گاه نکاتی انتقادی و ایراداتی بر تصحیحات و توضیحات می‌توان گرفت که به بعضی اشاره کرده‌ایم. اما در مجموع **ابومسلم نامه** از معدود داستانهای عامیانه است که به طرز علمی و روشمندانه تصحیح و چاپ و منتشر شد و امید است که مصصح محترم و دیگر محققانی که در این رشته کار می‌کنند بتوانند سایر متون از داستانهای عامیانه را به طرز آبرومندی عرضه نمایند: کاری که بحق آغازکننده آن مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب بود.

اکنون به بعضی فواید و نکات که در یک تورق اجمالی

خیانت می‌شود (۱۵۴/۱) و جالب اینکه یاران ابومسلم، آنها که از پیشه‌وران زحمتکش شهری بودند [خردک آهنگر، ابوطاهر صیقل‌گر، ابوعلی خراط، یعقوب خرمافروش، ابوجعفر گلکار، ابونصر شبرو (۵۰۹/۴)] به خاطر او وفادارند (۵۰۹/۴) اما طبق آنچه نقالان بر ساخته‌اند وزیر عربی نژاد ابومسلم عبدالجبار از دی بدو خیانت می‌کند (۴۲/۱)، حال آنکه طبق تحقیق مصصح کتاب، در واقع تاریخی، وی از سرداران با کفایت ابومسلم است سه سال بعد از ابومسلم او نیز علیه منصور قیام می‌کند. اما چون ضدعلوی بوده از وی چهره منفی ترسیم شده است.

به نظر می‌آید در عصر صفوی با فشاری که قشریون برای کنار گذاشتن و ابراز حساسیت نسبت به ابومسلم به خرج می‌داده‌اند، تمام نسخه‌های قدیمی **ابومسلم نامه** به طور کلی عمداً نابود شده است. دلیلش این است که ما از داستان حمزه تحریر قدیمی داریم، همچنین از داستان اسکندر و نیز داستان سمک عیار طبق تحریر قدیم باقی مانده، اما از داستان ابومسلم نسخه‌ای کهن تر از قرن یازدهم هجری آن هم به طور خلاصه و ناقص (نسخه‌ای که برای شاه عباس دوم نوشته شده است) در دست نداریم. آیا به طور واضح نمی‌فهمیم که نسخه‌های **ابومسلم نامه** کهن را عمداً از بین برده و یک تحریر صفوی از آن پدید آورده‌اند؟ البته در همین تحریر صفوی و بعد از صفوی، نشانه‌هایی از محتوای تحریر کهن هست. چنانکه «چهاریار» که معمولاً به معنی چهار خلیفه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام) است به محمد و علی و حسن و حسین علیه‌السلام تعبیر کرده‌اند (مقدمه کتاب) که پیداست تعبیر اخیر زورکی

یادداشت کرده‌ام اشاره می‌شود. ضمن آنکه اهل مطالعه و پژوهشگران فرهنگ و زبان و تاریخ را به مطالعه دقیق این کتاب که چاپ مطلوب و قابل قبولی از آن صورت گرفته دعوت و توصیه می‌نماید.

□ عیطاسان (۲۵۲/۱) مصحح به قید تردید می‌نویسد: «عسسان؟» این کلمه محرف «احداث» است به معنی نوجوانان؛ و بر شاگردان عسس یا وردستهای داروغه اطلاق می‌شده است. مرادف آن «نوجه» و «یتیم» است.

□ شهراندلیس (۳۵۵/۱) این کلمه در اسکندرنامه نیز هست. □ این جوان چرا دست به روی خود گرفت، همانا که این دختر باشد و چون مردان خود را آراسته است (۳۵۹/۱).

□ شیبو گفت: تا دزدی نکنم دلم خرسند نشود. مادر می‌گفت که چون شیرخواره بودی، من خواهری داشتم او نیز پسری داشت، چون به خواب می‌رفت من غلطان غلطان می‌رفتمی شیرپستان او را می‌خوردم. (۴۶۶/۱)

ضمناً معلوم نیست چرا مصحح در اینجا تصرف در متن به خرج داده، و نقل قول مستقیم را به غیرمستقیم تغییر داده است (رک: پاورقی همان صفحه)

□ شیبو گفت: طفلان خرد را نباید کشت، اسد گفت: خارجی زاده‌اند، امان نباید داد. آن هر دو [دختر کوچک] را شکم پاره کردند. (۵۰۳/۱)

□ شاطر و خمیرگیر و کنده‌کن (۵۷۳/۱) مصحح در معنی کلمه اخیر تردید ورزیده است (پاورقی). باید گفت هر گاه «کنده‌کن» به فتح کاف اول بخوانیم به معنی کسی است که نان را می‌کند و بیرون می‌آورد و اگر به ضم کاف بخوانیم به معنی چونه‌گیر است. هم‌اکنون در همدان، چونه را «گنده» و «گندله» می‌گویند.

□ ... که بعد از تفرید آن حضرت ذوالفقار را در دریای نجف انداختند؛ (۵۷۷/۱) مصحح «تفرید» را به «یگانه کردن» گوشه‌گیری و کناره‌گیری» معنی کرده که در اینجا به معنی جدا شدن روح از جسم است و از متن عبارت پیدا است. در متون نقطوی (پیش از عصر صفوی) کلمه تفرید در معنی مرگ و جدا شدن اجزای بدن و عناصر به کار رفته است.

□ [مروان حمار در نامه‌ای به نصر سیار نوشته است:] «یک شب در واقعه دیدم که از جانب خراسان باز سفیدی نمایان شد و تا صدهزار مرغ سیاه از عقب آن. باز سفید بر سینه من نشست و هر یک از آن مرغان بر سینه یکی از مردم من نشستند» (۵۸۸) منظور از باز سفید، ابومسلم است و منظور از مرغان سیاه لشکریان سیاهپوش او. نکته در باز سفید است که در فرهنگ ایرانی و عرفان، نشانه فره ایزدی است.

□ زنگی بچه‌کانی (۵۹۶/۱) مصحح می‌گوید جایی به نام «بچه‌کان» شناخته نشد (پاورقی). آیا «بچه» یا «بجاوه» از نواحی نوبه نیست که از آنجا برده می‌آورده‌اند؟

□ نردبانی از ابریشم بافته و از پاچه گوسفند پایه‌ها ساخته... (۶۰۸/۱) تا همین اواخر در روستاهای همدان در گوشه جوال قلم پاچه گوسفند را به عنوان دستگیره بند می‌کردند، و من خود دیده‌ام.

□ دختر زید جهود (۶۱۰/۱) آیا محرف «دختر یزدجرد» نیست؟

□ ماهیار گبر (یا جهود) به ابومسلم پناه می‌دهد. (۶۰۷/۱) به (بعد)

□ «نوشیدن» به معنای «خوردن» (۶۲۳/۱). این تعبیر در بدایع الوقایع واصفی نیز آمده است.

□ «هلا» حرف است یا فعل امر؟ (۶۲۷/۱) پاورقی مصحح □ فقاع یا بوزه را جوشیده ثلثان مویز و جو دانسته است (۲۸/۲) جای دیگر آن را مسکر قلمداد نموده است.

□ «چملان»؟ (۳۹/۲) چملان محله یا دروازه‌ای است در اصفهان (رک: یادداشتهای قزوینی ج ۲ ص ۱۷۶).

□ سهلان از دیلی عیار (۵۶/۲). ابوالفتح همدانی عیار (۲۳۲/۲).

□ قرض حق ادا کردند (۵۷/۲)، احتمالاً «فرض حق...» درست‌تر است.

□ «شب بر سر چنگ آمد» (۶۵/۲) صورت دیگر همین تعبیر: «شب بر سر دست آمد».

□ مصاف جمع مصف = جای صف‌زدن (۱۰۷/۲) پاورقی). البته در عربی صیغه «مفعول» به معنی مصدر میمی هم می‌آید، پس «مصاف‌گاه» که در فارسی به کار رفته حشو یا خلاف قاعده یا عجیب نیست.

□ شمشیر را کند (۱۰۶/۲) یعنی «کشید» و از «غلاف بیرون آورد»، هجین (۱۱۰/۲) س ۶).

□ سزکت، آنچه از نهالی و بالش که بر تخت اندازند. (۴۱۴/۲)

□ شخصی را قرض بسیار دست داد و مفلس شده بود. گفت اکنون چه تدبیر کنم که از دست قرض خواهان جان برم؟ با خود اندیشه کرد و گفت هر کدام که بیایند و زر خود طلبند می‌گویم که پلاس! یک کس و دو کس را که چنین از سر خود بازکنم قرض مردم را پایمال کنم و ببرم. پس قرض خواهان روی بدو آوردند و او را تقاضا می‌کردند، او می‌گفت: «پلاس!» بعد از آن به قاضی رفتند و همین می‌گفت پلاس. پس قاضی گفت مردی دیوانه است و هیچ اقرار ز نمی‌کند. قرض خواهی چند زرشان بسوخت او مفت خود دانست. پس یک شخصی گفت هیچ به از آن نیست که گویم: «بیا و آن پلاس که از من خریدی... یا زرده یا پلاس و سپس ده» پس چون به قاضی افتیم همین گوید: پلاس... (ج ۲ ص ۴۲۹). شکل دیگری از داستان مثل را در امثال و حکم دهخدا. (۳۷۲/۱)

□ طاهر نصر سیار بر سر دروازه، قحبه چندی را نشانده بود و صوتی چند از بهر ابومسلم بسته بودند و می‌خواندند (۴۴۹/۲). به وسیله فواحش ابومسلم را هو می‌کردند.

□ ایشان را می‌پاییدند (۴۶۲/۲) یعنی مواظب بودند و نگاه کردند. هم‌اکنون «پاییدن» و «پایدن» در همدان به همین به کار می‌رود، و در تهران می‌گویند: «بیا که نیفتی» یعنی مواظب باش.

□ «ابدال» نیست و «ابدال» صحیح است. (۴۷۳/۲)

□ قایم کردن جنگ (۵۵۹) واضح است و به معنی برپا کردن جنگ.

□ «محتاج گریز» (۱۵/۳) که همه جا به همین صورت نوشته شده غلط است و «محتاج گریز» صحیح است. گریز یعنی زرنگ و تیزهوش، به قول امروزیها، ناقلا.

□ «ان المساجد لله» (۱۷/۳) صحیح است.

□ «به حمدالله» غلط و «بحمدالله» صحیح است. (۱۸/۳)

- یک لنگ (۳۸/۳) به معنی «لنگه» = عدل بار
- ابومسلم گفت: «نیز اگر ما آن کنیم که ایشان کردند، تفاوت چه باشد؟» (۵۱/۳)
- کتک (۱۱۴/۳) در اینجا به معنی چوب و چماق است. رک: «کوتک».
- «حلال و همزه من» (۱۷۸/۳) صحیح آن «حلال و همسر من» است.
- رکاب (۲۱۹/۳) در معنی پیاله شراب، مصطلح است. خاقانی می گوید:
- در ده رکاب می که شعاعش عنان زنان  
بر خنک صبح برقع رعنا برافکند
- تالان (۲۲۲/۳) به معنی تاراج، و «تمن» (= تومان) هر دو مغولی است.
- عیال باری (۲۸۰/۳) و (۹۴/۴) معادل عیالمندی، عیالواری، کدخدایی و قابل ترجمه است.
- «مصلحه گاه» (۳۴۱/۳). معنی این کلمه برای مصحح محل تردید بوده است.
- رک: تعلیقات محدث ارموی بر کتاب النقص عبدالجلیل رازی.
- بر چهار گوشه تخت چهار مرغ مرصع (۳۶۵/۳). یادآور داستانی از میرزا بر خوردار فراهی (تحریر و تلخیص علیرضا ذکاوتی قراقرلو، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳).
- این انگیز ابومسلم است (۳۷۳/۳) به معنی تحریک و اغوا.
- مگر آقا بر مخیز خورده ای؟ (۳۸۱/۳) به طعنه بر نوعی سلاح اطلاق می شده است.
- سبب آن دختر چندین رنج بر جان عزیز خود نهادم (۴۱۷۳) یعنی به سبب. هم اکنون در تداول عامیانه گویند: «اصفهان رفتم» یعنی «به اصفهان رفتم».
- «آزوقه» غلط و «آذوقه» صحیح است (۴۴۰/۳) و اگر در اصل نسخه چنین بوده مصحح باید تصریح نماید.
- «مصلیص» غلط و «مصلی» صحیح است. (۴۹۴/۳)
- «تماش» غلط و همان «قماش» صحیح است. (۵۰۶/۳) چرا شک دارید؟
- که دیده است که خریزه بزرگ تر از پالیز باشد؟ (۵۲۵/۳) جالب است.
- «کعب بن لوای» غلط و «...لوی» صحیح است. (۲۷/۴)
- «بحل» را تصور کرده است که محرف «بهل» است (۲۸/۴)

در حالی که «حل» در معنی «حلال کردن» است و «بحل» = «به حل» به معنی حلال داشتن و روا داشتن به کار می رود.

□ عشق است (۳۲/۳) اصطلاح متأخری است و در اسکندرنامه هم آمده است.

□ لعل جبه (۳۹/۳). این اسم در اسکندرنامه به صورت «لعل خفتان» آمده است.

□ «عیب در بازی داشت» (۴۱/۴) پاورقی. احتمالاً «عیب دربار داشت» صحیح است.

□ «خدیع» (۶۸/۴) مکرر این کلمه به این صورت آمده که البته در تواریخ نیز هست. ظاهراً همان «جدیع» کرمانی باشد. (رک: دهخدا هر دو مدخل).

□ کیسه کاو (۱۶۴/۴) به معنی «جیب بر» است.

□ دستادست (۱۷۹/۴) معامله نقد، دست به دست.

□ السلام علیکم من التبع الهدیص (۱۹۹/۴) پیدا است که درست عبارت چنین است. «السلام علی من اتبع الهدی».

□ مذهب مروان حمار و خوارج گری (۳۴۴/۴). همه جا مذهب بنی امیه (یعنی ناصبی گری) را خارجی گری می نامد، در حالی که در واقع تاریخی، بنی امیه با خوارج می جنگیده اند. نمونه کوتاهی نیز از نثر کتاب عرضه می دارد:

«پس دختر ماهروی را گفتند تا برفت و در حال سه گوسفند بریان کرد و بیاورد. من دست به طعام بردم و یک گوسفند را بخوردم و دو نای دیگر، آن عورت باشوهرش و کسانی که حاضر بودند بخوردند. آن دختر برفت و تمره نندی و خرما بیاورد و زن و شوهر بخوردند و آنگاه به من دادند. من هم بخوردم چندان که بر من اثر کرد و قوت برنایی در من پیچید و آتش عشق آن دختر در دل من شعله زد و از آن آتش جگرم آب شد و از دیده دویدن گرفت. هر ساعت در آن دختر نگاه می کردم و زار زار می گریستم... اما چون من بسیاری در آن دختر می دیدم، دختر بدانتست که مرا با او دل بازی افتاده است. او نیز بر من نظر کردن گرفت تا تمام دل من صید او شد. مادرش دید که من در دختر او نظر می کنم بانگ بر من زد و گفت: «ای بی خرد چرا چشم خود با خود نمی داری، و ادب دیده چرا به کار نیندی؟ اما چه سود دارد که مهمان مایی. اما تو مردم دیده را بیوش و خیره نظر مکن! و اکنون چه حاجت داری، بخواه پیش از آن که خون تو بی خرد بباید ریخت!» پس من برآشفتم و گفتم: «...ای زن سخت بلند می پری! بترس که پرت ناگه نسوزد، و من هیچ حاجت از تو نمی خواهم». آن مرد [یعنی شوی زن] چون این سخن بشنید عمود آهنینی در آنجا بود، و به وزن صد من. در حال، آن عمود را در سر زانو درآورد و به دو پاره کرد و پیش من انداخت و گفت: «قوت من چنین است اکنون چه حاجت داری بگوی!»

گفتم: «یکی آن است که مرا هیچ ستوری نمی کشد از این جنیبتها (= اسبهای یدک) که تو داری یکی را به من ده، و یکی دیگر آنکه آن دختر خود را به من ده...» (ج ۳، صص ۲-۴۴۱).

پانوش:

\* نامه بهارستان، شماره پنجم، مقاله دکتر محمد رضا شفیعی

کدکنی.

